

طاهری شهاب

شحنه مازندانی

دور ازین بیشتر از بزم وصالش میسند

شحنه را راه بزم از ندهی درشکنند

نامش محمد مهدی فرزند محمد حسنخان بن حاجی محمدخان اوبهئی متخلص به شحنه از سرایندگان نامی سده دوازهم هجری قمری است . عبدالرزاق دنبلی در تذکره نگارستان دارا درباره وی مینویسد ، محمدخان اوبهئی جد شحنه در دوران سلطنت نادر شاه افشار بضبط لنگرگاه مازندران و گیلان و نظارت در امر آمد و شد تجار دریا از روس به ایران و از اینطرف به آنسامان مأمور شد و بلقب (دریاییگی) ملقب آمد ، پس از ابراز کفایت و استعداد ذاتی و اظهار رضامندی رعیت به حکومت مازندران سرفرازی حاصل کرد ، و پس از حکومت نیز برعایت حسن سلوک مختار بلده و بلوک بوده است .

پیرمیش محمد مهدی شحنه در روستای بلوک پازوار مشهدسر (بابلسر کنونی) متولد و در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار در سلک امرای دربار بوده و سپس از جمله خاصان درگاه حسینعلی میرزای فرمانفرما درآمد و بداروغگی فارس و حکومت بنادر منصوب شد .

احمد قاجار مؤلف تذکره مصطفی خراب مینویسد ، که وی چندی هم در اصفهان بشغل داروغگی اشتغال داشته است . احمد گرجی مؤلف تذکره اختر زادگاهش را شهر بار فروش (بابل) ثبت و او را از خوانین زادگان آنسامان بشمار آورده است .

و همو مینویسد ، بالجمله جوانیست خوب صورت و پسندیده سیرت ، کریم الطبع

و بزرگ منش ، بلند همت و نیکو روش ، بجدودت ذهن معروف و بجوانمردی و فتوت موصوفست ، خانه اش منزل درویشانست و مالش صرف خدمت ایشان و حسن سلوکش بحدی که نه زاهدی از او دلگیر و نه شاهی از او بزنجیر است . گاهی بعنوان طبع آزمائی فکر شعر هم می کند ، از آنجا سخننگی شیراز بدیشان مفوض است بدان مناسبت (شعنه) تخلص میکند . اعتماد السلطنه در کتاب منتظم ناصری تاریخ وفات شعنه را بسال ۱۲۴۷ ه . ق . در اصفهان ثبت کرده است . از آثار شعنه تاکنون دیوان مدونی بنظر نرسیده است و ابیات پراکنده ای که از وی در تذکره ها باقی مانده حاکی از آنست که وی شاعری آزاد اندیش و جهانبین و از ریا و زهد سالوسی کزبان و پای بند به اصول حقه دینی بوده است ، چنانکه در سال ۱۲۳۰ ه . ق . هنگامی که ملا محمد زنجانی از علمای آن زمان دستور تخریب معابد و اماکن عیسویان و شکستن خمهای شراب ایشانرا داده بود ، شعنه رباعی ذیل را سروده و بین مردم انتشار داد .

زاهد بشکست از سر خامی خم می کرده است بساط باده خوارانرا طی
گر بهر خدا شکست پس وای بما و بر بهر ریا شکست پس وای بوی

مرحوم دیوان بیگی در تذکره حدیقه الشعراء مینویسد ، هنگامی که آقا بشیر خواجه باشی سیاه حرم فرمانفرما مأمور شکستن خمهای شراب شد . محمد مهدی شعنه این رباعی را گفته و برای شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاد .

بر گوی ز من بحضرت آصف جاه گر خوردن باده است در شرع گناه
از چیست که روی میکشان گشته سفید وز بهر چه روی خم شکن گشته سیاه ؟

از آثار شعنه آنچه را که راقم اینسطور بدست آورده برای حفظ بودن از گزند زمانه جمع و بوسیله شریفه مجله ارمنان هدیه صاحب دلان مینماید .

رباعیات

کعبه ز تو ای زاهد و بتخانه ز من کوثر ز تو ای واعظ و پیمان ز من

ز نار ز من ، سبحة صد دانه ز تو عالم همه از تو باد و جانانه ز من

گفتا که ترا ز لطف شرمنده کنم شرمنده ات از لعل شکر خنده کنم
گفتم نگهت کشت مرا، گفت چه باک از يك نگه دگر ترا زنده کنم

جز عشق تو در زمانه کارم نبود بی روی تو يك زمان قرارم نبود
گفتم که دگر نام تو نارم بزبان اما چکنم به اختیارم نبود

گر بر رخت آندوز لاف هم چون شب نیست خوشباش که این عیب تو شکر لب نیست
صد شکر که همچو مه جبینان دگر با ماه رخت نحوست عقرب نیست

از ره چو رسید یار بنواختمش از شوق به چشم خویش جا ساختمش
گفتم که بفترک ترا صیدی شود گفتم که دل تو بود انداختمش

در توصیف بهار مدح فتحعلیشاه قزلباش
بدست آمد و هی هذا :

دست نقاش ازل مشاطه گلزار گشت

صحن باغ و بوستانرا در زر و زیور گرفت

بهر دفع غارت کلچین بطرف بوستان

سوسن آزاد و بید ، این دشنه آن خنجر گرفت

دیده نرگس نگرده باز از خواب خماری
 بسکه شبها از شقایق تا سحر ساغر گرفت
 بلبل اندر شاخ گل خوش میسراید گویا
 باز از سر مدح دارای فریدون فر گرفت
 این نه خورشید است رخشان بر فراز آسمان
 قبه از بارگاهش را فلک در بر گرفت
 ماه نبود اینک می بینی همانا کز شرف
 نعل نعلینش فتاد او را ملک در بر گرفت

این ابیات نیز از غزلیات اوست :

به پیر میکده گوئید جرعه‌ئی بخشد
 اگر ز حادثه خضر آورد پناه آنجا
 ز روز حشر چه اندیشه میکنی خوشباش
 که کشتگان تو آیند عذر خواه آنجا

شعبانگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چو گوید مدعی با او سخن، منم سخن گویم
 به این تقرب بندم شاید از گفتن زبانش را
 فتاد از کار دستم بسکه از هجران زدم بر سر
 چه سازم بعد ازین خواهم اگر گیرم عنانش را

زنده بیک بوسه کنند مرده را
 مرده که اعجاز مسیحا شکست

بیگانه وار میگذری شرم نایدت
 این رسم تازه با تو کدام آشنا نهاد

دیده گر روی تو از روزنه دل می‌دید طالب رخنه دیوار نبودی هرگز

دل در درون سینه‌ام ، شد قطره خون از غمش
می خواستم تا ببندش ، از دیده بیرون کردمش

ایکه گفتمی آنچه کردم با دلت با من بگو
کسی توانم آنچه کردی با دلم اظهارکرد

نمی دانم چه تأثیر است چشم نیم خوابت را
همی دانم که نالانند شب‌ها از تو بیداران
عجب نبود ز بیدادش اگر بخشند در محشر
باجر کشته هجران تو جرم گنه کاران

حسنه اگر شبیه بیوسف کند کسی خواهد کند بیوسف مصری عنایتی

ترا در بندگی فرقی که باشد با من ای قمری
مرا بر دل بود بند و ترا در گردن ای قمری

این قطعه شیوا نیر از اوست :
خواجه گر خود گرفت زنی زن باو کی دوام خواهد کرد
میکشم گفت هر که ... او را زن ... قتل عام خواهد کرد

× ————— ×

این دو بیت را شاهزاده علیرضا میرزای شهره در تذکره انیس العشاق به نام
شجنه ثبت کرده است .

گاه آرمش بکوی تو همراه خویشتم تا سوزمت ز رشک زرویش نظر کنم
گر گویمش که مهر تو تا جا کند بدل مهر بتان زدل همه یکجا بدر کنم